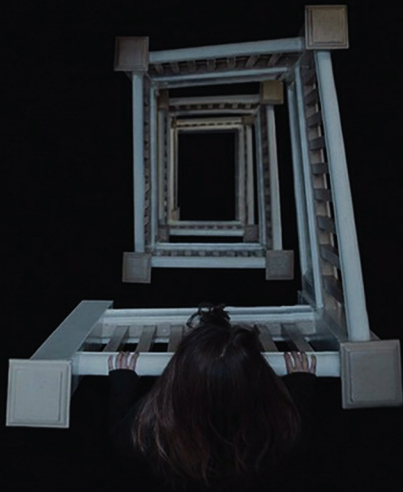




شماره دهم | دی ماه نود و سه



الهام افروتن | عكس
محمد ثقفی | سینما
شہیار عزیزی | داستان
اصغر نریمانی | شعر
معصومه کماندار | تجسمی
امیرحسین والا | ویلاگ
نسترن محسنی | کارتون





عکس های او را می توانید ببینید در:

اینستاگرام

http://instagram.com/gabriel_isak

فیس بوک

<https://www.facebook.com/gabrielisakphotography?fref=ts>

وب سایت

<http://www.gabrielisak.com>

گابریل ایزاک بیست و پنج ساله، یک عکاس سورئالیسم سوئدی است که در سانفرانسیسکو کار می کند. در آغاز کار خود را با یک دوربین کامپکت کوچک شروع کرد. از محیط اطراف خود عکاسی کرد و از خودش به عنوان مدل در کارها استفاده می کرد.

کارهای او دارای فضای تیره و مالیخولیایی است عناصری مانند پرنده، دریا و درخت و مه و در کارهایش بسیار به چشم می خورد هدفش دادن یک جنبه مرموز و زیبایی بصری است. عکس های گابریل ایزاک به نوعی تجربه و زندگی شخصی اش را برای ما باز گو می کند. دوربین او ابزاری است برای خلق هنر و به تصویر کشیدن حقیقت و درک زندگی.



هم به دلیل قدرت حضور یک شی در فیلم، هرچند تنها در حد یک سکانس، استفاده از آن، که دیگر به "عینک لولیتا" موسوم شد، طی یک دهه به شکل وسیعی در بین دختران نوجوان شایع می شود. تمام این تاثیرگذاری ها یکی از قدرت های سینما را به خوبی اثبات می کند. این که در سینما اگر حتی يك شي كوچك نیز در زمانی محدود، اما درست و به جا و به موقع مورد استفاده قرار بگیرد، می تواند تا سالیان سال در ذهن مخاطب بماند و آن فیلم و شخصیت را ماندگار کند ، و این مورد (عینک لولیتا) تنها نمونه بسیار کوچکی از هوشمندی و قدرت فیلمسازی بزرگ است به نام "استنلی کوبریک".

عینک "لولیتا" عینک جالبی است ، فریم عینک به شکل دو قلب کوچک است که دو شیشه دودی را در درون خود جای داده است. هنگامی که "لولیتا" متوجه "هامبرت" می شود، عینکش را کمی پایین می کشد و از بالای عینک به "هامبرت" نگاه می کند. علاوه بر فرم ظاهری نگاه او -که قلب "هامبرت" را از جا می کند- گویی "لولیتا" با این که بسیار کم سن و سال است و به همه ی دنیا از دید دو قلب زیبا نگاه می کند ، در مورد "هامبرت" هیچ گاه این چنین نمی شود. قطعاً انتخاب "کوبریک" برای عینک و حتی طراحی لباس آن صحنه و طرز نشستن "لولیتا" ، انتخاب هایی هوشمندانه اند که ناخودآگاه تماشاگر را با "هامبرت" همدل می کنند و تماشاگر به این دل باختگی آبی او حق می دهد. این عینک حتی پا را از فضا سازی هم فراتر می گذارد و به نوعی نماد تبدیل می شود، نمادی از عشق ، و دیدگانی که "هامبرت" را مستقیماً و بی واسطه در دام عشق می اندازند و مارا به یاد شعر معروف "بابا طاهر" خودمان می اندازد که : (ز دست دیده و دل هردو فریاد ، که هرچه دیده بیند دل کند یاد). حتی وجود دو قلب نیز شاید با مثلث عشقی که کمی بعد تر در فیلم شکل می گیرد بی ارتباط نباشد . نکته جالب دیگر اینجاست که ما این عینک را تنها در همین يك سکانس بر چشمان لولیتا می بینیم و دیگر در هیچ کجای فیلم خبری از آن نیست ، اما همین يك بار دیدن کافیهست که تاثیر گذاری آن را در تمام فضاي فیلم حس کنیم . حتی به دلیل وجود این عینک بر چشمان لولیتا در همه ی پوستر های فیلم نیز، این عینک به نوعی تبدیل به نمادی از فیلم میشود، نمادی از معصومیت و زیبایی و عشق ، آن هم از نوع در يك نگاهش. باز



عروس و داماد در درگاه در ایستاده بودند. قصاب گفت : بُگشم؟ پدر داماد گفت : هنوز نه. گوسفند داشت دست و پا می زد که فرار کند. عروس داماد مقابل پرتو نور پروژکتور ایستاده بودند. داماد داشت این پا و آن پا می کرد. انگار عجله داشت برود داخل خانه. عروس سرش را انداخته بود پایین و چهره اش درست دیده نمی شد. چند دقیقه بعد پدر داماد با بسته ای نمک وارد صحنه شد.

- بدین بخوره تشنه اش بشه آب هم بتونه بخوره.

قصاب نمک را ریخت توی دهن گوسفند بخت برگشته.

- چه طور نمی دونی باید نمک بخوره؟

قصاب که هنوز داشت با گوسفند کشتی می گرفت گفت : «قبل از شما یه کاسه آب خورد. لازم نبود». بعد آب را نمایشی گرفت جلوی دهان گوسفند که انگار دارد آب می خورد. بعد چاقو را انداخت روی گلو و فشار داد. خون از کنار چاقو فواره زد کف کوچه. گوسفند باز دست و پا زد. فایده نداشت. باید می رفت. ادامه خون پاشید پایین لباس عروس. عروس چند تا فحش داد که معلوم نبود منظورش با کیست. پایین لباسش را گرفت و با سرعت، از کنارخونها رد شد و رفت داخل خانه. داماد صدایش را بلند کرد : باید پاتو می زدی توی خون بعد می رفتی داخل...



دوست دارم اسم تمام بازیها را بنویسم
وقتی با خودم مملکتی را می چرخاندم و
وقتی گلی را به گیسوی می زدم
وقتی شاعری شدم وقتی عروسی می کردم و
هیچ کسی در فکرت نبود
دوست دارم تو را ببوسم تا بفهمند که
کارخانه ها شعر عمیق آدمها نیست
و بمب کار گذاشتن، معنایی برای آدم ندارد
دستت را به من بده شاملو
کوچولو
ریاضت کشیدن تو مانند ریاضت کشیدن آب
در لیوان بلند می ماند
و دود از شهرستانها و تهران همیشه از اخبار
شبانہ روزی پخش می شود
هنگام این است که چتر را برداریم لخت بشویم
و مانند پنی‌ری بزرگ
سفید، سفید به راه بی افتیم،
خورشیدی می گویم، بادی می شنوی
خزانی می گویم، بهاری می شنوی

آشنادایی از آنچه که به شکل عادت درآمده درک تازه ای را به مخاطب می دهد.

ج) اثر هنری حاوی معناست و معنا ناشی از دلالت های عناصر اثر به زمینه ای است که می توان آنرا تفسیر کرد.

د) نظام معنای اثر، توسط شگردها و شیوه های آگاهانه و ناآگاهانه هنرمند در شکل و پیکره اثر انسجام می یابد، این نظام انسجام یافته را سبک اثر می خوانند.

هنرمند سرچشمه اثر هنری است و اثر هنری سرچشمه هنرمند است (هایدگر)

هایدگر معتقد است: برای درک ذات هنر باید بارها از ساحت چستی شناسانه به هستی شناسانه گذر کنیم و دریافت خود را انبار کنیم،

ویژگی ذاتی اثر هنری همواره مورد مناقشه است صفت ذاتی به دو چیز اشاره دارد:

۱- مناسبات درونی اثر که همواره ثابتند یعنی فرم اثر
۲- کیفیت و ویژگی هنری بودن که شناخته شده ترین کیفیت زیبایی است، زیبایی اغلب با ملاکهای عینی تقارن، تناسب، آراستگی، نظم و قاعده مندی شناخته می شود.

در این قسمت به طور مختصری به ابعاد ساختاری اثر هنری بر مبنای الزامات کارکردی می پردازیم،
الف) اثر هنری، مجموعه ای از عناصر و نسبت میان آنهاست

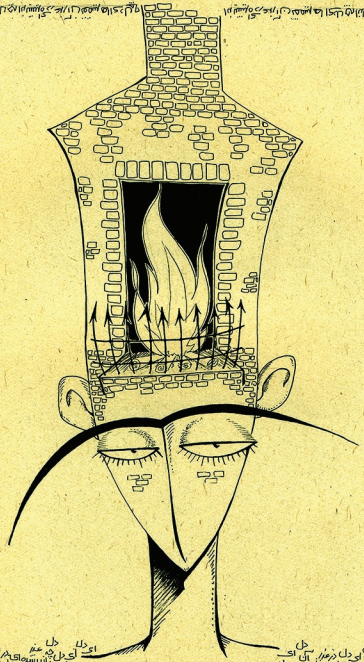
ب) اثر هنری، نتیجه شگردها و فنونی است که در آن به کار گرفته شده است. شگردها فنون بکار رفته در اثر هنری، ذهن مخاطب را جهت می دهد و با

چند سال پیش؛ در زمان دانشجویی، وقتی از امروز هم کم آگاه تر بودم. در فصلنامه ادبی «سپیدار» مان مطلبی نوشتم برای تفاخر به فرهنگ سرزمین مان و آن همه ادب و هنری که در مردمانش از دیروز بوده و به عنوان یادگاری ارزشمند به ما نیز رسیده است. عنوان آن نوشته را بر حسب ذوق و نگاه آن روزها «ما اهل بورکینافاسو نیستیم» برگزیدم با این اشاره‌ی آلوده به غرور که ما به واسطه‌ی تمدن کهن مان برتر هستیم. حال که چند سال از نگارش آن نوشته می‌گذرد و به گذشته و حال نگاهی نقادانه‌تر می‌اندازم و «هنرمندی» مردمانمان، از گونه‌ای دیگر و متفاوت با آنچه در گذشته بوده، آشکار شده است به کنایه‌ی پنهان و ناخودآگاهی که آن نوشته برای خودم داشت، بیشتری بردم. هرچند که امروز نیز جهت پوزش و حلالیت خواهی می‌گویم: «ما اهل بورکینافاسو نیستیم»

پ.ن: بورکینافاسو یعنی سرزمین مردمان درستکار

در زبان محلی آن کشور؛ زبان «موره»، «دیولا»





اگر کسی در عمارت آتشکده ای که در آن آتش می‌سوزد، آتش را خاموش کند، او را به آتش می‌زنند. اگر کسی در عمارت آتشکده ای که در آن آتش می‌سوزد، آتش را خاموش کند، او را به آتش می‌زنند.

اگر کسی در عمارت آتشکده ای که در آن آتش می‌سوزد، آتش را خاموش کند، او را به آتش می‌زنند. اگر کسی در عمارت آتشکده ای که در آن آتش می‌سوزد، آتش را خاموش کند، او را به آتش می‌زنند.

دل در عمارت آتشکده ای که در آن آتش می‌سوزد، آتش را خاموش کند، او را به آتش می‌زنند. اگر کسی در عمارت آتشکده ای که در آن آتش می‌سوزد، آتش را خاموش کند، او را به آتش می‌زنند.



تحریریه این شماره

شهاب آب روشن

احسان نفیسی

احسان میرحسینی

طراحی گرافیک

گروه طراحی "جی"

برای ارسال نظر، پیشنهاد و همچنین

مطالب مرتبط با ماهنامه با این نشانی

در تماس باشید.

gesign@outlook.com

تمامی عکس های این شماره از:
Gabriel Isak

